



# تجارت هولناک گرگ‌نما در برابر ازدها

کتاب اول

نویسندگان:

متیو مورگان، دیوید سیندن و گای مکدونالد

تصویرگر:

جانس دادل

مترجم:

عباس زارعس

کتاب دوم: هیولای دریا و غذاهای خوشمزه دیگر



## فصل اول

اولف<sup>۱</sup> داشت به صفحه‌ی رادار نگاه می‌کرد. خط سبزی مثل عقربه‌ی ثانیه‌شمار ساعت، روی صفحه‌ی رادار می‌چرخید. وقتی دو نقطه‌ی سبز در صفحه ظاهر شدند، رادار دو بار بوق زد. اولف به خانم دکتر فیلدینگ<sup>۲</sup> گفت: «دو تا اژدها دارن میان!»

اولف و دکتر فیلدینگ در رصدخانه‌ای بودند که بالای برج دیده‌بانی ساختمان *فاراوی‌هال*<sup>۳</sup> قرار داشت.

دکتر فیلدینگ کنار نقشه‌ی بزرگی ایستاده بود که روی دیوار نصب شده بود. او مسیر حرکت اژدهاها را از آشیانه‌شان در آن سوی دنیا تا این‌جا دنبال کرده بود. دکتر فیلدینگ گفت: «اون‌ها تمام راه رو از گریت وولکینوز<sup>۴</sup> تا این‌جا پرواز کردن.» بعد به خط قرمزنگی اشاره کرد که روی نقشه کشیده شده و مسیر مهاجرت اژدهاها را نشان می‌داد. «اون‌ها اژدهاهای شکم‌آتشین هستن. یه مادرو بچه‌اش. حدوداً در پونزده کیلومتری جنوب هستن و دارن

1. Ulf

2. Dr Fielding

3. Farraway Hall

4. Great Volcanoes [کوه‌های بزرگ آتشفشانی]



به این سمت میان.» دکتر فیلدینگ به دقت دو تا پونز قرمز را روی نقشه جابه‌جا کرد تا موقعیت فعلی اژدهاها را مشخص کند.

اولف تا حالا اژدها ندیده بود. از پنجره بیرون را نگاه کرد. شب بود. ماه کامل بالای ابرها می‌درخشید و نور نقره‌ای رنگ آن بر پارک غول‌ها و چراگاه بزرگ می‌تابید. اولف می‌توانست حرکت سایه‌ها را ببیند؛ غول‌ها حضور اژدها را حس کرده و به جنبش درآمدند.

اولف یک دوربین دوچشمی برداشت و به آنها نگاه کرد. آن سوی جنگل تاریک، توانست مارهای روی سر گورگون<sup>۱</sup> را ببیند که داشت آسمان را نگاه می‌کرد. موجودی خاردار و زره‌پوش داشت خرطومش را تکان می‌داد و جیرانای<sup>۲</sup> گردن‌دراز از بالای حصار سرک می‌کشید و دندان‌هایش را به هم می‌سایید.

اورسون<sup>۳</sup> غول بزرگ، روی پل بالای حصار گوشتخوارها ایستاده ایستاده بود و از پارک غول‌ها مراقبت می‌کرد. او زیر نور ماه شبیه صخره‌ای بزرگ بود و شانه‌های بزرگش زیر آسمان تاریک نیمه‌شب مانند هیولاهای به نظر می‌رسید.

از بالای ابرها برقی آتشین دیده شد. اولف گفت: «نگاه کنین دکتر فیلدینگ!» بعد برق آتشین بزرگ‌تری نمایان شد و دکتر گفت: «اون اژدهای مادره.»

1. gorgon

ایکی از زنان اسطوره‌ای یونان که موهایش به شکل مار بود و هر که به او نگاه می‌کرد، تبدیل به سنگ می‌شد.

2. giranha

3. Orson

صدای غرشی از آسمان به گوش رسید. وقتی اژدهاها نزدیک‌تر شدند، ابرها به رنگ قرمز درآمدند و آتش اژدها آسمان را روشن کرد.

اولف نفسش را در سینه حبس کرد. صدا بلندتر می‌شد. ناگهان دو غول سیاه و بال‌دار از میان ابرها ظاهر شدند.

اولف از سقف گنبدی شیشه‌ای رصدخانه به آسمان نگاه کرد. «نگاه کنین، دکتر فیلدینگ!»

او توانست دو اژدها را ببیند که در آسمان شب بال می‌زنند و دم‌هایشان را همانند سکان کشتی تکان می‌دهند. اژدهای مادر جلوی نور ماه را گرفته و روی فاراوی‌هال سایه انداخته بود. اژدهای مادر کنار بچه‌اش پرواز می‌کرد و او را زیر بال و پر خود گرفته بود. جیغ‌های کوتاهی می‌کشید. دکتر فیلدینگ با هیجان گفت: «داره با بچه‌اش حرف می‌زنه.»

بچه‌اژدها نزدیک مادرش پرواز می‌کرد. اولف پرسید: «اون‌ها کجا می‌رن؟»

او دو خط آتشین دید، بعد، درخششی سرخ‌رنگ و آن دو اژدها میان ابرها ناپدید شدند.

دکتر فیلدینگ گفت: «اون‌ها به سمت کوه‌های یخی گرینلند<sup>۱</sup> می‌رن و تا اون‌جا بدون وقفه پرواز خواهند کرد.»

اولف از پنجره‌ی شمالی ساختمان، آسمان را نگاه کرد؛ آتش اژدهاها در دوردست از نظر ناپدید می‌شد. کوه‌های یخی گرینلند

1. Greenland Ice Mountains